

صنعت التفات و تطبیق آن بر آیات قرآنی

سید محمد جواد مرتضوی^۱

چکیده

زیبایی‌های ادبی و بلاغت قرآن کریم یکی از موضوعات مهم برای راهپایی به ژرفای معارف عمیق این کتاب ارزشمند است و یکی از موضوعاتی که ما را به این هدف می‌رساند و مورد توجه بلغاء بوده است استفاده از صنعت التفات در آیات قرآنی است و این پژوهش در پی بررسی فن التفات در قرآن است تا از زیبایی‌های ادبی قرآن پرده بردارد و با بیان تأثیری که این صنعت در معانی آیات دارد ما را بیش‌تر تشویق به انس با این کتاب بس عظیم کند و ما را بار دیگر با اعجاز قرآن آشنا کند. در این پژوهش ابتدا التفات را از جهت لغوی و اصطلاحی بررسی می‌کنیم و به فواید استفاده و بلاغت این فن می‌پردازیم و در پی آن هستیم که دسته‌بندی از صنعت التفات را همراه با تطبیق بر آیات قرآنی ذکر کنیم و به تفصیل از زیبایی‌های التفات در قرآن پرده برداریم.

واژگان کلیدی: التفات، بلاغت التفات، قرآن



مقدمه

قرآن سخن خداست و خدای سخن، دریایی بی‌کران است و موجی خروشان که همی باید بهره‌ای از این دریای بی‌کران جست. سیراب شدن از این دریا برای انسان امری غریب است. پس از تدبر و تفکر در ژرفای این دریای عمیق بسی می‌توان گر چه اندک از آن بهره‌ای جست. بررسی قرآن تنها دستگیره برای بهره‌جستن از کلام خدای حکیم است و در پی این تدبرهاست که به حقایق ایمان و حقایق نبوت و حقایق مروارید گونه‌ی این معجزه وحی دست می‌یابیم. تفرج در بوستان قرآن همای سعادت است که بر شانه‌ی کسی می‌نشیند که توفیق بی‌کران الهی شامل او شود.

علم بلاغت نقش مهمی در کشف زیبایی جمال دلربای قرآن را داراست و خود این علم خوان گسترده‌ای است که ما در این پژوهش به گوشه‌ای از این سفره دست برده و به فن التفات که گوشه‌ای از زیبایی گسترده قرآن است می‌پردازیم، زیرا این صنعت بسیار در آیات قرآنی دیده می‌شود و با کثرت تعداد این آیات و با گستردگی این موضوع نمی‌توان به بررسی این صنعت در یک کتاب پرداخت. بنابر این به صورت مختصر سعی می‌شود تا حد زیادی آشنایی خوبی نسبت به التفات، خواننده عزیز پیدا کند. از آن جایی که استفاده از صنعت التفات در آیات قرآن زیاد به چشم می‌خورد، تلاش بر این است که با نوعی تقسیم‌بندی از التفات با قطره‌هایی از زیبایی قرآن، دیدگان خواننده عزیز را پر فروغ‌تر کنیم.

بررسی لغت التفات

برای بررسی کلمه التفات به معاجم لغوی مراجعه کرده و از ریشه این کلمه شروع کرده و بعد لغت التفات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

العین این گونه ریشه التفات یعنی (لفت) را توضیح می‌دهد: «لَفَتَ اللَّفْتُ: لِيَ الشَّيْءِ عَنِ

جَهْتِهِ، وَلَفَتَ فَلَانًا أَيْ صَرَفَهُ عَنْهُ، وَمِنْهُ التَّفَاتُ» (الفراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۳۲۱)

لسان العرب در معناهای باب‌های مختلف از لفت گفته است: «لَفَتَ وَجْهَهُ عَنِ الْقَوْمِ: صَرَفَهُ، وَ التَّفَاتُ التَّفَاتَاءُ، وَ التَّلَفُّتُ أَكْثَرُ مِنْهُ. وَ تَلَفَّتْ إِلَى الشَّيْءِ وَ التَّفَّتْ إِلَيْهِ: صَرَفَ وَجْهَهُ إِلَيْهِ؛ قَالَ: هِيَ الْمَرَّةُ الْوَاحِدَةُ مِنَ الْإِلْتِفَاتِ. وَ اللَّفْتُ: اللَّيُّ. وَ لَفَّتَهُ يَلْفُتُهُ لَفْتًا: لَوَاهُ عَلَى غَيْرِ جَهْتِهِ؛ وَقِيلَ: اللَّيُّ هُوَ أَنْ تَرْمِيَ



به‌ی جانبک. و لَفَتَهُ عَنِ الشَّيْءِ يَلْفُتُهُ لَفْتًا: صرفه. الفراء فی قوله، عز و جل: أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؟ اللَّفْتُ: الصَّرْفُ؛ يقال: ما لَفَتَكَ عن فلانٍ أي ما صَرَفَكَ عنه؟ و اللَّفْتُ: لِي الشَّيْءِ عَنِ جِهَتِهِ». (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۸۴).

و گونه‌ای دیگر هم معنای التفات تحلیل شده است در لسان ثعلب: «و لَفَتَهُ عَنِ الشَّيْءِ يَلْفُتُهُ لَفْتًا: مَنَعَهُ، و فی التَّنْزِيلِ: ﴿لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (یونس، ۷۸) أي: لَتَمْنَعُنَا. هذا قولٌ ثَعْلَبٍ» ابن سیده. (۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۹۲).

البته «التفت» در قرآن کریم هم در سه جا استفاده شده است همان طور که سابقاً هم ذکر شد، یکی در آیه‌ی ۷۸ سوره یونس ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ است که در تفسیر جوامع الجامع این گونه در توضیح آن می‌گوید: «لِنُلْفِتَنَّا: لتصرفنا، و اللَّفْتُ و الفتل مثلان، مطاوعهما: الالتفات و الانفتال» (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۲۰).

و ترجمه دقیق آن به فارسی این گونه است: «خدای تعالی گوید ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا﴾ آمدی که ما را بر گردانی - النَّفَتْ فلان - وقتی است که کسی با چهره‌اش و صورتش از کسی یا چیزی رو گرداند - امرأةٌ لَفُوتٌ - زنی که از همسرش رو گرداند به فرزندش یا غیر از او توجه کند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۱۰).

و در آیه‌ی دیگری که آن استعمال شده است آیه‌ی ۸۱ سوره هوداست، آن جا که می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا لَوُطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾. در معنای یلتفت مرحوم طبرسی این گونه می‌گوید: «و لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ أَي و لَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ، أَوْ لَا يَنْظُرُ أَحَدٌ مِنْكُمْ» (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۲۰).

آیه‌ی دیگری که استعمال آن دیده شده است آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی حجر است که می‌فرماید: «وَاتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ و كن على أئثرهم تذودهم و تسرع بهم و تطلع على حالهم ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾ و در معنای یلتفت این گونه آمده است: «و لا ينصرف أحدكم و لا يتخلف امرؤ لغرض فيصيبه العذاب» (بيضاوي، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۱۴). که در التفسیر الكبير علل این که که قرآن گفته است (لا يلتفت) هم ذکر شده است: «و قوله: وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ الفائدة فيه أشياء: أحدها: لتلا يتخلف منكم أحد فينال له العذاب. وثانيها: لتلا يرى



عظیم ما ينزل بهم من البلاء. و ثالثها: معناه الإسراع و ترك الاهتمام لما خلف وراءه كما تقول: امض لشأنك و لا تعرج على شيء. و رابعها: لو بقي منه متاع في ذلك الموضع، فلا يرجع بسببه ألبتة» (بيضاوي، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۱۴).

بنابر آن چه گفته شد اگر بخواهیم معنای خوبی از کلمه‌ی التفات بگوئیم به معنای الصرف عن الشيء است و همان طور که مشاهده کردید بعضی از معاجم معناهای دیگری بر حسب استعمال ذکر کرده‌اند.

تعریف اصطلاحی التفات

زرکشی از حقیقت آن این گونه پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «هو نقل الكلام من أسلوب إلى أسلوب آخر نظريه ... وصيانه لخاطره من الملل و الضجر بدوام الاسلوب الواحد» (الزرکشي، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۳۱۴).

و صاحب برهان مثال‌هایی را برای حقیقت التفات ذکر می‌کند: «مانند اکرم زیدا و احسن الیه ضمیر انت در اکرم غیر از ضمیر غایب در الیه است و تکلم و خطاب و غیبت هر کدام جایگاهی دارد و انتقال کلام از هر یک به دیگری بعد از آن که یکی از آن‌ها استعمال شده است را التفات گویند» (الزرکشي، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۳۱۴).

و تفتازانی این گونه به تعریف آن می‌پردازد: «مشهور در نزد جمهور این است که التفات راهی است برای تعبیر کردن از معنی به سه روش: تکلم و غیبت و خطاب و بعد تغییر اسلوب از خطاب به تکلم مثلا تغییر اسلوب از هر یک از این طرق ثلاثه» (التفتازاني، ۱۴۱۱ق، ص ۷۰) ابوعبیده در کتاب خودش از التفات نام نبرده است بلکه گونه‌های مختلف انتقال را ذکر می‌کند مثلا: انتقال از غایب به حاضر، انتقال از حاضر به غایب و مثال‌هایی را در ادامه ابوعبیده ذکر می‌کند اما بعضی از این انتقال‌هایی که ابوعبیده ذکر می‌کند را بلاغیون به عنوان التفات نپذیرفتند.

تاریخچه بسیار مختصر از التفات

أصمعی اولین شخصی است که نام التفات را بنیان نهاد و این گونه آن را تعریف کرد: «الرجوع الی الشيء بعد الانصراف عنه» و بعد از او بلاغیون درباره‌ی التفات سخنی نگفتند تا این که ابن معتر آن را در کتاب خود آورد و التفات را در دو جا محصور کرد:



اولاً: التفات از تکلم یا خطاب یا غایب به هر یک از موارد مقابلش.

ثانیاً: التفات از معنی به معنی دیگر.

و پس از آن ابن اثیر دو تعریف از التفات را ارائه می‌دهد که یکی تعریف التفات از نگاه علم معانی است و دیگری التفات در علم بیان است. پس از ابن اثیر علمای بلاغت هر کدام در صنعت التفات تفکر کرده اند و تعریفی ارائه داده‌اند همان‌طور که سابقاً تعاریفی از این علماء ذکر شد، تا این که سکاکی در کتاب مفتاح خود تعریفی را در التفات ارائه داده است و تعریف او این گونه است: «الحکایة و الخطاب و الغیبة ثلاثها ینقل کل واحد منها الی الآخر و یسمى هذا النقل التفاتاً عند علماء المعانی» (السکاکی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۹۶)

بنابر تعاریفی که از التفات ملاحظه کردید و مطالعه سیر بسیار مختصری از توجه علما به این صنعت، اگر بخواهیم تعریفی مختصر از التفات با توجه به تعاریف مختلف بگوییم این گونه می‌گوییم: «التفات انتقال کلام از اسلوبی به اسلوب دیگر است». که مصادیق متعددی از این انتقال را می‌توان در مثال‌های گوناگون یافت.

بلاغت التفات

غرض عام که باعث می‌شود به التفات در همه‌ی اقسامش روی آورده شود، فعال کردن شنونده یا خواننده و جلب توجه این دو است. زیرا طبع انسانی این تغییر اسلوب را دوست داشته و وقتی اسلوب کلام تغییر می‌کند راغب‌تر است که این کلام را بشنود یا بخواند، و ممکن است برای هر یک از اقسام التفات فایده‌ای باشد و غرضی که مقتضی این اسلوب است که این اغراض محدود نیستند و ضابطه‌ی خاصی ندارند و متناسب با ذوق سلیم می‌توان اغراضی را برشمرد.

و بعضی‌ها این گونه پنداشته‌اند که التفات خلاف مقتضی ظاهر است و طبع انسان آن را نمی‌پسندد که تغییر اسلوب کلام رخ دهد و از فایده‌ی تغییر اسلوب کلام سوال کرده‌اند و زمخشری این گونه پاسخ می‌دهد: «وقتی از اسلوبی به اسلوب دیگر کلام تغییر می‌کند این طراوت بیش تری برای نشاط سامع دارد و باعث توجه او برای فهم عمیق جمله می‌شود و این توجه و طراوت بیش‌تر است به نسبت این که اسلوب یکی باشد و تغییری نکند» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۴).

علوی هم در طراز این گونه از التفات می‌گوید: «این گونه نیست که بتوان ضابطه‌ی خاصی



برای التفات ذکر کرد التفات را در مواضعی می‌توان ذکر کرد و حسب جایگاهش آورده می‌شود» (العلوی، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۳۱۴).

بنابراین در پاسخ به کسی که می‌گفت التفات بلاغتی ندارد و نمی‌پسندید که تغییر اسلوب کلام رخ دهد، می‌توان گفت اگر به هر کدام از مثال‌هایی که در آن صنعت التفات به کار برده شده است بنگرد می‌تواند زیبایی آن را درک کند و به فایده تغییر اسلوب کلام پی ببرد ولی نمی‌توان ضابطه‌ی خاصی برای آن ذکر کرد و اصلاً از این نظر نمی‌توان اشکالی به زیبایی این صنعت وارد دانست. پس بنا بر خلاف عقیده‌ی بعضی طبع انسان این تغییر اسلوب در کلام را می‌پذیرد و بسیار شیرین و گوارا برای طبع انسان خواهد بود.

و عرب هم وقتی که زیبایی و بلاغت را از التفات برداشت کرد کلام خود را چه نثر و چه شعر را به التفات مزین کرد و زمانی که التفات در کلام فصیح می‌آید نه تنها از فصاحت آن نمی‌کاهد بلکه بر فصاحت کلام می‌افزاید و سامع را بر آن می‌دارد که با نشاط به سمت این کلام رو بیاورد. همان طور که گفته شد التفات را نمی‌توان ضابطه مند دانست اما در قرآن کریم در مکان‌های مختلف کاربرد التفات دیده می‌شود که ما به بعضی از آن‌ها پرداخته و به زیبایی‌های آن می‌پردازیم و سعی می‌کنیم در دسته‌بندی آن‌ها را به نمایش بگذاریم. نکته: در همه‌ی این آیات که در آن‌ها التفات دیده می‌شود غرض عام که ذکر شد وجود دارد و ما سعی می‌کنیم در کنار غرض عام اغراض خاص دیگر هم ذکر کنیم.

التفات از غیبت به تکلم

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (فاطر، ۹) «فیه جیء بالفعل «سقناه» و الفعل «أحیننا» معدولا بهما عن لفظ الغیبة فی «أرسل» «إلی ما هو أدخل فی الاختصاص و أدل علیه و هو التکلم» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۶۰۱) در این آیه تصویر سازی خوبی برای زنده شدن زمین با التفات به وجود آمده است و زمخشری در کشف خود در ذیل همین آیه به همین تصویر سازی با استفاده از صنعت التفات اشاره می‌کند آن جا که می‌گوید: «مثل إحياء الاموات و نشور الاموات» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۶۰۱).

و در اساس التفسیر ذیل همین آیه از التفات و غرض عام استخدام آن می‌گوید: «و یرون أن الکلام إذا انتقل من أسلوب إلى أسلوب أدخل فی القبول عند السامع، و أحسن نظریة لنشاطه، و أملاً



لاستلذاذ إصغائه، و تختص مواقعه بفوائد و لطائف يراعيها القائل و تتضح للحدائق المهرة. و القرآن جاء على أساليب العرب في الخطاب و من ثم نجد فيه هذا النوع من طرق البيان على أدقها و أرقاها و أعظمها فوائدها و لطائفها» (حوي، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۸). پس در کنار غرض خاصی که ذکر شد غرض عامی که به آن اشاره شد را می توان برای همین التفات مورد استفاده در این آیه ذکر کرد که در اساس التفسیر ذیل همین آیه همین غرض عام را ذکر می کند و به فایده استفاده از صنعت التفات می پردازد.

بعضی از تفاسیر نیز از غرض خاص دیگری برای التفات در این آیه پرده برداشته اند: «الالتفات من الغيبة إلى التكلم للإشعار بالعظمة أُرْسِلَ الرِّيحُ قَثِيرٌ سَحَاباً فُسْقَنَاهُ» (صابونی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۵۲۳). غرض خاص دیگر توجه به عظمت این امر است.

مثال دیگری برای تغییر اسلوب از غائب به تکلم این آیه است که می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ» (فاطر، ۲۷) شاهد مثال در این جاست: «فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا...» فی هذه العبارة التفات إلى التكلّم بضمير المتكلم العظيم، المشعر بعظمة إتقان صنعه، في اختلاف ألوان الثمرات، و في إخراج الثمرات و أشجارها و نباتاتها من بزورها و جذورها، بعد اختلاط الماء بتراب الأرض حولها» (میدانی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۴۸۰). در این آیه هم خداوند متعال پس از فعل (أنزل) که فعل ماضی غائب است از فعل (أخرجنا) که ماضی است اما متکلم است استفاده کرده اند و غرض خاصی که شاید بتوان گفت این است که خداوند متعال با این تغییر اسلوب به عظمت و بزرگی این امر می خواهد اشاره کند یعنی خداوند متعال آبی را از آسمان نازل کرد و پس از مخلوط شدن آب با خاک این چه امر بزرگی است که از این آبی که اصل تغذیه میوه های مختلف و گیاهان مختلف است انواع نعمت های الهی با رنگ های متفاوت و جذاب پدید می آید و رشد می کند.

التفات از غیبت به خطاب

برای تغییر اسلوب کلام از غیبت به خطاب می توانیم این آیه یعنی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه، ۵) را مثال بزینم که صاحب کشف ذیل آیه این گونه توضیح می دهند: «فإن قلت: لم عدل عن لفظ الغيبة إلى لفظ الخطاب؟ قلت: هذا يسمى الالتفات في علم البيان... و ذلك على عادة افتنانهم في الكلام و تصرفهم فيه، و لأنّ الكلام إذا نقل من أسلوب إلى أسلوب، كان ذلك أحسن تطرية لنشاط السامع، و يقاظا للإصغاء إليه من إجرائه على أسلوب واحد، و قد تختص مواقعه بفوائد. و مما اختص



به هذا الموضع: أنه لما ذكر الحقيق بالحمد، و أجرى عليه تلك الصفات العظام، تعلق العلم بمعلوم عظيم الشأن حقيق بالثناء و غاية الخضوع و الاستعانة في المهات، فخطوب ذلك المعلوم المتميز بتلك الصفات، فقيل: إياك يا من هذه صفاته نخص بالعبادة و الاستعانة، لا نعبد غيرك و لا نستعينه، ليكون الخطاب أدل على أنّ العبادة له لذلك التميز الذي لا تحق العبادة إلا به» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۸). پس از آن که خداوند متعال در سوره حمد چند صفت بزرگ و با عظمت از خودش را بیان می‌کند می‌فرماید بله ما تو را فقط عبادت می‌کنیم و از تو استعانت می‌جوییم با تغییر اسلوب از غائب به خطاب این که عبادت برای آن معبودی است که این صفات بزرگ برایش ذکر شد و مختص به آن وجودی است که این صفات بزرگ را دارد بیش‌تر به چشم می‌خورد و این اختصاص داشتن عبودیت برای او بیش‌تر برای مخاطب جلوه نمایی می‌کند.

بعضی از علما به جای کلمه‌ی التفات از تلوین استفاده کرده‌اند که مقصودشان هم تفاوتی ندارد، مانند این جا در توضیح آیه بالا: «رجع من الخبر الى الخطاب على التلوين» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۸۲).

مثال دیگری که برای همین مورد می‌توانیم ذکر کنیم در این آیه شریفه است: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (مریم، ۸۸ - ۸۹) البحر المحيط در تفسیر این آیه این گونه می‌گوید: «لَقَدْ جِئْتُمْ أَوْ يَكُونُ التَّفَاتَا خَرَجَ مِنَ الْغَيْبَةِ إِلَى الْخُطَابِ زِيَادَةً تَسْجِيلٌ عَلَيْهِمْ بِالْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّعَرُّضُ لِسُخْطِهِ وَ تَنْبِيهِ عَلَى عَظِيمٍ مَا قَالُوا» (أبوحيان، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۹۲) و در تفسیری دیگر این گونه آمده است که: «و الالتفات للمبالغة في الدّم. أو التّسجيل عليهم بالجرأة على الله» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ج ۷، ص ۶۸) و صاحب کشف کاملاً به این تصویر سازی قرآن اشاره می‌کند و از این اسلوب این گونه پرده بر می‌دارد: «ثم ذكر سبحانه قولهم هنا بهذا الأسلوب الرهيب» (مغنیة، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۱۴۳) بله خداوند متعال با استفاده از صنعت التفات غضب خودش را بهتر برای مخاطب جلوه می‌دهد و با این صنعت شاید می‌خواهد بفهماند که چه جرأتی دارید که این سخن که (خداوند فرزند دارد) را می‌گویید و این خیلی کار زشتی است که انجام می‌دهید.

التفات از خطاب به تکلم

برای این مورد هم می‌توانیم این آیه را ذکر کنیم که می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰) در این آیه شعيب قومش را به استغفار امر می‌کند و بعد از آن به توبه امر



می‌کند که در عطف به وسیله‌ی ثم و عطف در ظاهر دو کلام مترادف نکته‌های گرانمایی نهفته است که مجال اشاره به آن نیست، اما محل بحث ما تغییر اسلوب از خطاب به متکلم است و این التفات به خاطر عظیم شمردن این رحمت و موده الهی است و این همان بلاغت قرآن کریم است. در کتاب فی ظلال القرآن مثالی از جمله همین آیه درباره‌ی شدت مودت و رحمت الهی می‌آورد و نکات زیبایی درباره‌ی این نمایش زیبای مودت و رحمت الهی می‌گوید: «و التصور الإسلامي يربط بين المؤمن و ربه بهذا الرباط العجيب الحبيب.. و ليست مرة واحدة و لافتة عابرة.. إنها هو أصل و حقيقة و عنصر في هذا التصور أصيل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾، ﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾، ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾، ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾، ﴿قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.. و غيرها كثير... و عجايب قوم يمرون على هذا كله، ليقولوا: إن التصور الإسلامي تصور جاف عنيف، يصور العلاقة بين الله و الإنسان علاقة قهر و قسر، و عذاب و عقاب، و جفوة و انقطاع... لا كالتصور الذي يجعل المسيح ابن الله، يربط بين الله و الناس، في هذا الازدواج! إن صناعة التصور الإسلامي في الفصل بين حقيقة الألوهية و حقيقة العبودية، لا تحفف ذلك الندى الحبيب» (قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۹۱۸). با توجه به این سخن وجه صنعت التفات که در این آیه است و زیبایی آن بیش تر روشن می‌گردد یعنی خداوند متعال با استفاده از صنعت التفات بر روی این صفت مودت و رحمت خود تاکید می‌کند و به زیبایی آن را در نگاه مخاطب به نمایش می‌گذارد و در حقیقت بیانگر این ارتباط محبت آمیز و پر از لطف و محبت بین بنده و معبود خویش است که بیان و فهم این ارتباط ثمرات بسیار زیادی بر قلب بنده دارد.

التفات از خطاب به غیبت

برای این بخش هم می‌توانیم این آیه را ذکر کنیم: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ* وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾ (انبیاء، ۹۲ - ۹۳) که زمخشری این التفات را این گونه توضیح می‌دهند: «و الأصل: و تقطعتم، إلا أن الكلام حرف إلى الغيبة على طريقة الالتفات، كأنه ينعى عليهم ما أفسدوه إلى آخرين و يقبح عندهم فعلهم، و يقول لهم: ألا ترون إلى عظيم ما ارتكب هؤلاء في دين الله. و المعنى: جعلوا أمر دينهم فيما بينهم قطعاً، كما يتوزع الجماعة الشيء و يتقسمونه، فيطير لهذا نصيب و لذلك نصيب، تمثيلاً لاختلافهم فيه، و صيرورتهم فرقا و أحزاباً شتى. ثم توعدهم بأن هؤلاء الفرق



المختلفة إليه يرجعون، فهو محاسبهم و مجازيهم» (زمخشري، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۳۴) در این آیه بنا بر توضیح زمخشري بسيار زیبا خداوند متعال زشتی و قبح فعل تفرقه و اختلاف در دین را با استفاده از صنعت التفات به نمایش می‌گذارد. ابوحیان هم دلیل استفاده از صنعت التفات را دقیقاً همان غرض خاص می‌داند و می‌گوید: «الضمير في وَتَقَطَّعُوا عائد على ضمير الخطاب على سبيل الالتفات أي و تقطعتم. و لما كان هذا الفعل من أقبح المرتکبات عدل عن الخطاب إلى لفظ الغيبة» (أبوحيان، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۴۶۴) در نتیجه غرض خاصی که می‌توان برای استخدام صنعت التفات در این آیه که ذکر کرد، نشان دادن این قباحت و زشتی عظیم کار آن‌ها بوده است.

التفات از تکلم به خطاب

برای این قسم هم می‌توان این آیه را ذکر کرد: «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۲۲) اما شاهد مثال ما و غرض را صاحب کشف توضیح می‌دهد «ثم أبرز الكلام في معرض المناصحة لنفسه و هو يريد مناصحتهم ليتلطف بهم و يداريهم، و لأنه أدخل في إحماس النصح حيث لا يريد لهم إلا ما يريد لروحه، و لقد وضع قوله و مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي مكان قوله: و ما لكم لا تعبدون الذي فطركم. ألا ترى إلى قوله و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و لو لا أنه قصد ذلك لقال: الذي فطرنى و إليه أرجع» (زمخشري، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۰۹) برای نصیحت و ملاحظه با آن‌ها عبارت (ما لى لا اعبد الذى فطرنى) جایگزین (ما لى لا تعبدون الذى فطركم) شده است و مرحوم زمخشري دلیل این جایگزینی را این می‌داند که «البه ترجعون» را قرآن فرموده است اگر (ما لى لا اعبد الذى فطرنى) جایگزین نبود باید «اليه ارجع» را می‌فرمود و غرض این التفات را این می‌داند که در حقیقت پیامبر خدا از روی خیر خواهی و برای این که سخنش تأثیر بیش تری داشته باشد می‌فرماید چرا پرستش نکنم آن کسی را که مرا آفریده است و این در حالی است که او همان خدا را پرستش می‌کند اما برای این که مخاطب را مورد خطاب قرار ندهد این گونه آن‌ها را نصیحت می‌کند تا اثر کلام خود را افزایش دهد. زرکشی از غرض استخدام التفات در همین آیه این گونه پرده بر می‌دارد و می‌گوید: «وإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۲۲) «و لو لا التعريض لكان المناسب و إليه أرجع» (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۲۲) تعريض همان کنایه است یعنی کنایه‌ای در این آیه است که با التفات این کنایه را می‌فهمیم و تأثیرش را بر روی مخاطب می‌گذارد. اما جالب این است که غرض توبیخ و مبالغه در تهدید هم در بعضی کتب آمده است مانند زبدة التفاسیر که می‌گوید



بعد از آیه «لَا أَعْبُدُ إِلَّا إِلَهَ الَّذِي فِطَرَنِي» آمده است (إلیه ترجعون) و نفرموده است (إلیه أرجع) تغییر اسلوب برای این است که آن‌ها را تهدید کند و بگوید وای به حال شما که برای آن معبودی شریک گرفته‌اید که به سوی او باز می‌گردید و این مبالغه در تهدید و ترساندن با این صنعت التفات به نمایش گذاشته شده است. (کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۰) اما نکته زیبا در این است که پیامبر خدا ابتدا از باب نصیحت و خیر خواهی آن‌ها را ارشاد می‌کند و بعد آن‌ها را گونه‌ای توبیخ می‌کند و جمع بین نصیحت و توبیخ تأثیری نافذ در قلب مخاطب دارد و این هنر قرآن است که آن توبیخ می‌شوند اما توبیخی که با چاشنی نصیحت آن را به راحتی می‌توانند بپذیرند» (الخطیب الشربینی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۴۵).

التفات از تکلم به غیبت

شاهد مثالی که می‌توانیم برای این بخش از تقسیم‌بندی بیاوریم آیه روبه رو است: «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (دخان، ۴ - ۶) علامه طباطبایی ذیل این آیات در تفسیر المیزان خود می‌گوید: «قوله تعالى: «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» أي إنزاله رحمة من ربك أو أنزلناه لأجل إفاضة الرحمة على الناس أو لاقتضاء رحمة ربك إنزاله فقوله: «رَحْمَةً» حال على المعنى الأول و مفعول له على الثاني و الثالث. و في قوله: «مِنْ رَبِّكَ» التفات من التكلم مع الغير إلى الغيبة و وجهه إظهار العناية بالنبي ص لأنه هو الذي أنزل عليه القرآن و هو المنذر المرسل إلى الناس» (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۱۳۳) علامه بزرگوار می‌گویند که قرآن به جای این که (منا) را بگوید (من ربك) را به کار برده و این عدول از ضمیر متکلم به غایب است و غرض التفات از نگاه علامه عنایت و توجه خاص خداوند به نبی خودش بوده است و می‌خواهد قرآن بگوید که: او یعنی رسول الله است که قرآن به او نازل شده است، او است که رسول و منذر برای مردم است و در حقیقت از روی رحمت پروردگار است که مظهر رحمت خود را برای شما فرستاده است. اما در جای دیگر در ضمن این که مثال‌های دیگری برای عدول از متکلم به غایب ذکر می‌کند دو غرض هم برای این التفات ذکر می‌کند که یکی از آن‌ها غرض خاص جدیدی است و آن این قول است که می‌گوید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثُرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ»: و الأصل لنا. «أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ». و الأصل منا. «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...» إلى قوله: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». و الأصل و بی؛ و عدل عنه لنتکتین: إحداهما دفع التهمة عن



نفسه بالعصبية لها. و الأخرى تنبيههم على استحقاقه الاتباع بما اتصف به من الصفات المذكورة في الخصائص المتلوة» (سيوطي، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۳۷۷). وآن غرض جديد اين است كه با استفاده از صنعت التفات از رسول خدا ﷺ دفع تهمت می‌كند كه او متعصب نيست و رسولي از سمت خداوند متعال است و ناقل پيام خداوند متعال است.

مثال ديگر همان طور كه ذكر شد در آيه شريفه ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنحُرْ﴾ (كوثر، ۲) است كه به جاي (صل لنا) (صل لربك) ذكر شده است و التحرير و التنوير اين گونه در باره غرض اين التفات سخن می‌راند: «و العدول عن الضمير إلى الاسم الظاهر في قوله: فَصَلِّ لِرَبِّكَ دُونَ: فَصَلِّ لَنَا، لما في لفظ الرب من الإيحاء إلى استحقاقه العبادة لأجل ربوبيته فضلا عن فرط إنعامه» (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۵۰۴). اما غرضی دیگر در جوامع الجامع آمده است كه به اين شرح است: «و قوله: «لِرَبِّكَ» تعريض بدين من تعرض له بالقول المؤذي من ابن وائل و أشباهه ممن كان عبادته و نحره لغير الله» (طبرسي، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۵۴۹) و مؤيد اين قول در اين تفسير آمده است: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنحُرْ قَالَ الإِمَامُ: أَي فَاجْعَل صَلَاتِكَ لِرَبِّكَ وَحْدَهُ» (قاسمي، ۱۴۱۸ق، ج ۹، ص ۵۵۴). پس جوامع الجامع غرض از اين التفات را تعريض و كناية به كسانی می‌داند كه برای غير خدا عبادت می‌كردند و اين تفسير هم قايل به اين است كه عبادت را منحصر به خدا كرده است. و در بيان المعاني هم ذيل همين آيه اين گونه می‌گويد: «حبيبي و ادع و اذكر و تفرغ «لِرَبِّكَ» الذي رباك و أغدق عليك نعمه و أعزك بعطائه و شرفك بانتسابك اليه و صانك من منن الخلق مراغما لقومك» (آل غازی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۱۷۰). اين سخن هم اشاره به همان غرض اول يعنی استحقاق او برای عبادت به خاطر ربوبيتش دارد، چون كه در همان ابتدا به سراغ ربوبيت خدا رفته و می‌فرمايد نماز بخوان برای پرودگارت همان كه رب توست. و به نظر می‌آيد كه هر دو غرض را می‌توان با هم ذكر كرد يعنی هم به دليل ربوبيت است كه او مستحق عبادت است و هم رب گفته شده است تا تعريضی به آن‌هایی باشد كه عبادت غير خدا را به جا می‌آورند.

نتیجه

قرآن معجزه‌ای الهی است معجزه‌ای از نوع کلام كه توانسته است گوهرهای نایابی را در دل خود جای بدهد و دل هر حقیقت‌یابی را به سمت خود بكشاند. معجزه‌ای است در اسالیب بیان و کلام، اسالیبی در اوج زیبایی و طراوت و از حیث معنی عمیق‌ترین معانی را در ساختاری زیبا در و



یترین خود در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشته است. شکی در آن نیست که قرآن بسیاری از اسالیب بیانی زیبارا به کار برده است و هر سخنگو و ادیبی را سرگشته و حیران کرده است و از آن اسالیب که بر روی مخاطب تاثیر شگرفی می‌گذارد فن التفات است و آن یعنی انتقال از حالتی در کلام به حالتی دیگر و به طور ناگهانی که وقتی مخاطب با این تغییر خاص در کلام مواجه می‌شود تحت تاثیر قرار می‌گیرد و این انتقال و تغییر باعث می‌شود که معانی رفیع قرآن در ذهن مخاطب رسوخ بیش تری داشته باشد و احساس خستگی و آزدگی از یکنواختی کلام نداشته باشد. التفات در آیات زیادی از قرآن به چشم می‌خورد به صورتی که می‌توان این آیات را در دسته بندی‌های مشخصی ارائه داد. غرض عامی برای التفات در همه آیات قرآن کریم وجود دارد و آن فعال کردن شنونده یا خواننده و جلب توجه این دو است و علاوه بر غرض عام، هر کدام از آیات را که بررسی می‌کنیم به غرض خاصی یا أغراض خاصی از التفات در هر آیه بر می‌خوریم که مفسران گرانقدر به آن‌ها اشاره کرده‌اند و مطالعه‌ی آن‌ها انسان را با زیبایی‌های قرآن آشنا می‌کند. در این پژوهش هم سعی شده است که به غرض عام و چندی از أغراض خاص استخدام صنعت التفات اشاره شود و از زیبایی‌های دلنشین قرآن کریم پرده بردارد.

مدرسه مهدین
بهشتی و قدوسی



فهرست منابع

۱. قرآن کریم به روایت حفص از عاصم.
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱ هـ.ق)، *المحکم والمحیط الاعظم* (چاپ اول). بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ هـ.ق). *لسان العرب* (چاپ سوم)، بیروت: دار صادر.
۴. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ هـ.ق). *تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور* (چاپ اول)، بیروت: مؤسسه التاریخ.
۵. ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ هـ.ق). *البحر المحیط فی التفسیر* (چاپ اول)، بیروت: دار الفکر.
۶. آل غازی، عبدالقادر (۱۳۸۲ هـ.ق). *بیان المعانی* (چاپ اول)، سوریه: مطبعة الترقی.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)* (چاپ اول)، لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۸. التفتازانی، سعد الدین (۱۴۱۱ ق). *مختصر المعانی* (چاپ اول)، ایران: نشر دار الفکر.
۹. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ ق)، *الکشف و البیان المعروف بتفسیر الثعلبی* (چاپ اول)، لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۱۰. حوی، سعید (ق ۱۴۲۴ ق)، *الأساس فی التفسیر* (چاپ ششم) مصر: دار السلام.
۱۱. خطیب شربینی، محمد بن احمد (۱۴۲۵ ق)، *تفسیر الخطیب الشربینی المسمی السراج المنیر* (چاپ اول)، لبنان: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۹ ش)، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن* (چاپ اول)، تهران.
۱۳. الزرکشی (۱۹۸۳ م)، *البرهان فی علوم القرآن* (چاپ اول)، سوریه.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل* (چاپ سوم)، لبنان: دار الکتب العربی.
۱۵. السکاکی (۱۴۲۰ ق)، *مفتاح العلوم*، بیروت.



١٦. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، *معترك الاقران فى اعجاز القرآن* (چاپ اول)، لبنان: دار الفكر العربي.
١٧. صابونى، محمد على (١٤٢١ق)، *صفوة التفاسير* (چاپ اول)، لبنان: دار الفكر.
١٨. طباطبايى، محمد حسين (١٣٩٠ق)، *الميزان فى تفسير القرآن* (چاپ اول)، لبنان: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
١٩. طبرانى، سليمان بن احمد (٢٠٠٨ م)، *التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم* (الطبرانى) (چاپ اول)، اردن: دار الكتاب الثقافى.
٢٠. طبرسى، فضل بن حسن (١٤١٢ق)، *تفسير جوامع الجامع* (چاپ اول) قم: حوزة علميه قم، مركز مديريت.
٢١. علوى (١٩٩٥ م)، *كتاب الطراز المتضمن لأسرار البلاغه* (چاپ اول) لبنان.
٢٢. فراهيدى، خليل بن احمد (١٤٠٩ق)، *كتاب العين* (چاپ دوم) قم: نشر هجرت.
٢٣. قطب، سيد (١٤٢٥ق)، *فى ظلال القرآن* (چاپ ٣٥)، لبنان: دار الشروق.
٢٤. قمى مشهدى، محمد بن محمد رضا (١٣٦٨ ش)، *تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب* (چاپ اول)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى. سازمان چاپ و انتشارات.
٢٥. كاشانى، فتح الله بن شكر الله (١٤٢٣ق)، *زبدة التفاسير* (چاپ اول)، ايران: مؤسسة المعارف الإسلامية.
٢٦. مغنيه، محمد جواد (١٤٢٤ق)، *التفسير الكاشف* (چاپ اول)، ايران: دار الكتاب الإسلامى.
٢٧. ميدانى، عبدالرحمن حسن جنبكه (١٣٦١ ش)، *معارض التفكير و دقائق التدبر* (چاپ اول)، دمشق: دار القلم.